

اندر فواید دنیائی و آخرتی پدر و مادر نوازی!

نوشته دکتر فریبرز رئیس دانا

هان! جان یاران
شادمانه زیستن باید اکتونمان
با خنده‌های مدام ما
که عطر شکوفه‌های گیلان سرخ را
می‌پراکند در هوا
با شوری که لبریز می‌شود
از جامهای جانمان
و اکسیر خنده و شور و شمیم دلربا
پر می‌کند هوا را
از مایه‌های آتش غیظ بوزنیگان
و کورتر می‌سازد و دیوانه
خشم‌گرز بدست را
و آنگاه
خیزد مان باشد اگر، یاران
گرامیای پروای کاری خواهیم داشت
فرو کویدن این راهیگرا
شادمانه تر زیستن، باید مان

قطعه‌ای از شعر بلند «ما و راهگیران»
کار خلیل نهرالسلام (شاعر فلسطینی عراق)

خوب. و حالا آمدیم بر سر یک موضوع، با ظاهر و پوشش عاطفی اما با محتوایی عاطفی تر و از این رو بس جدی و پرهنایش، از حیث روابط اجتماعی و هزینه‌های اقتصادی، از خانوار بگیر تا مؤسسه‌ها و نهادها و بودجه دولت و اقتصاد ملی. در این مسئله خطیر انسانی، اما، گاه آنقدر تعلل و بی‌پایه‌گویی و حرافتی وجود دارد که موضوع را خنده‌دار می‌کند، خنده‌ای تلخ از سر مغبون شدگی همگانی.

شیده‌اید گاه و بیگاه به مناسبت‌هایی چون روزهای نیکوکاری، ایامی که بهانه برای یادآوری صلح ارحام بدست می‌دهد، روزها و هفته‌هایی مربوط به سازمان‌هایی چون بهزیستی و تأمین اجتماعی یا شغل‌هایی چون پرستاری و یا

مناسبت‌هایی چون عید فطر و حالا همین شب عید نوروز خودمان، که صدا و سیمای ایران چگونه به ناگهان در لابه‌لای برنامه، صدا سوزناک می‌کند و غمبارگی سرس می‌دهد و نیکوکاری را با ترحم‌انگیزی بهم می‌ریسد و نازک نازک حرف می‌زند و به جد می‌گوید تا از چشمتان آب دل به خروش و رحم آمده بر دامستان بچکد تا نعره برآورد و دوان دوان به سمت صحرای جانفشانی و از خودگذشتگی و عطف‌ره بسپارید.

یکی از دلالت‌های معروف - و مورد نظر این مقال - بند دادن فرزندان و ایضاً نوه‌ها و نتیجه‌ها و خواهر زاده‌ها و برادرزاده‌هاست به نگهداری و پرستاری و تیمارداری پدران و مادران و بزرگان به روزگار پیری و فتوری و تنگدستی ایشان. و این دلالت آنچنان در حال و هوای شبه عارفانه و خیراندیشانه صورت می‌گیرد و آنچنان با صوت حزن‌آلوده و آواهای استخوان سوز و موسیقی جانگداز همراه می‌شود که اگر کسی فقط لحظه‌ای از خودش فارغ شود، خیال می‌کند سالها بوده است پدر و مادر را از یاد برده و اصلاً عاق والدین شده و خود خبر نداشته است. این که چیزی نیست، گویا بجز عاق شدن، او ماهانه میلیون‌ها میلیون تومان از دهها ده میلیون درآمد خود را صرف عیاشی و خمر و قمار می‌کند و روزگار به گوشه‌های خوشگذران‌کده‌ها می‌گذرانند، در حالی که پدر و مادرش در گوشه‌ای از یک هشتی کنار خیابان لحاف مندرس و چرکین بر سر کشیده و در منتهای فقر و نکبت با هوای گرمی که در زمستان سیاه از گوشه پنجره زیر زمین می‌دمد و یا سایه درختان در تابستان داغ و با پس مانده غذایی که همسایه‌ها به ایشان صدقه سری می‌دهند، بسر می‌برند.

بله، رادیو درمی‌آید که: ای آقا، ای خانم، ای جوان که امروز در وفور نعمت و خوشبختی بیکران غرق‌اید، ای شما که سیکال چون بلبلکان بوستان سعادت از این شاخ به آن شاخ می‌پرید و پول خرج می‌کنید. ای کسانی که دل، از فرط خوشبختی شما

بهم خورد و لابد دل خودتان بهم خواهد خورد. آی کسانی که بی‌حرف از سلامت کامل برخوردارید و خود ما هم حساب بانکی، هم نتیجه آزمایش خون و ایکس ری شما را دیده‌ایم و بیخودی حرف نمی‌زنیم، بیائید و رحمی هم به پدر و مادر و بزرگان از کاراقتاده و مفلوک و بینوای فامیل خود بکنید. آی شما که یقیناً از امنیت کامل جانی و مالی و شفلی و بیانی و نوشتاری برخوردارید بیائید این درماندگان را چند صباحی پناه دهید.

کسی نیست به آن تهیه‌کننده و نویسنده و گوینده و سازنده و نوازنده بگوید پدر آمرزیدگان چه می‌گویند چرا اینقدر حرفهای الکی می‌زنید و چرا انشاء می‌یابید؟. پیش از هر چیز این را بدانید که مگر مردم شرافت و اخلاق انسانی خود را چنان از دست داده‌اند که حالا محتاج نصایح مصلحانه شما باشند و اگر کسانی از دست داده‌اند، مگر با نصیحت‌گوئی‌هایی که می‌توانند در کنار پیامهای بازرگانی (یعنی همان آگهی تجارتنی پیشین) بخش می‌شوند توبه‌کار می‌گردند و ناگهان عابد و مسلمان شده از تمام گناهان کبیره و صغیره و نامهربانیها پشیمان - آنهم از نوع سودمندش - می‌شوند. آن گروهی که از ادای تکلیف انسانی و خوی مردمی تهی شده‌اند، در واقع چیزی نیستند جز حیوانهای یکجانشین منزوی غیرسیاسی که زهر زندگی در فاضلاب گندیده دنیا پرستی خود خواهانه را خورده خورده چشیده و ذهن و روحشان از رفتارهای نمونه‌وار ارباب قدرت و سلطه و تبهکاری و دروغزنی انباشته است. آنها به کنار، اما توده‌های مردم شریف این سرزمین می‌دانند که چگونه «نان و شورایی به تساوی» و با عزیزان و نیازمندان خود بخورند.

اما از گویش، آنچه آنان نیاز دارند، بگمانم، نه پند خشک و خالی ساده‌دلانه یا ریاکارانه، که بررسی و تحلیل و نشان دادن چرایی و چگونگی مرگ عاطفه‌ها در میان اقشاری از مردم است که به آئین آموزش خانوادگی و سیاسی و رسانه‌ای رسمی

نیز تبدیل می‌شود. باید کارکنکاش متوجه آن مالاندوزان سید دل باشد که چنان نادیده انگاشتن دیگران و دزدی از سهم مردم در خوتشان جریان یافته است که دژخیمان کشتن آدمیان را، و یا در میان گرفتار آمدگان بیچاره به فقر مزمن و بحرانی که از شدت ناداری و نیاز و گرسنگی شماریشان ناگزیر می‌شکنند و تن به خودفروشی و دیگر فروشی می‌دهند، و نیز در جمع شاگردان مکتب تزویر و ریاکه تفاوت کار خواجگانشان بهنگام موعظه از جایگاه بلند باگذران در خلوت، از زمین تا به آسمان است. از آنجاست که می‌توان

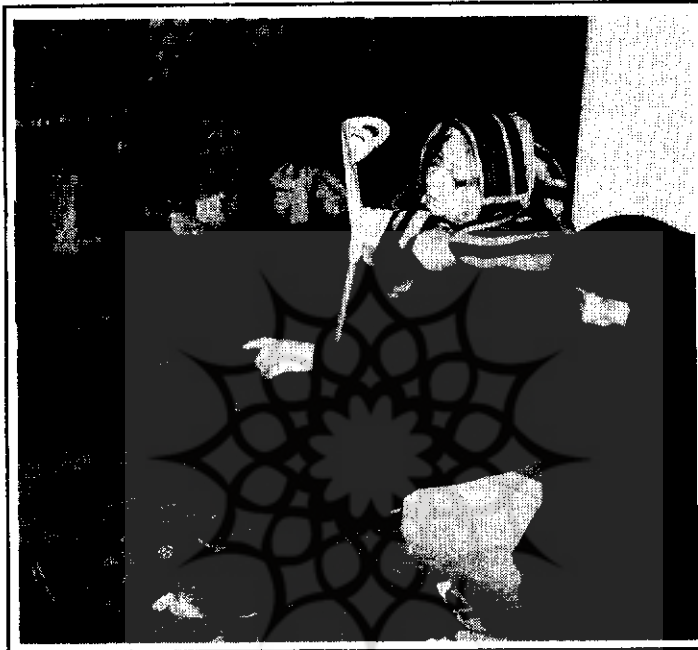
شرافت و مسئولیت‌پذیری مردم واقعی را تحسین و ترغیب کرد. اما هنوز، این، همه کار نیست.

بالا تر از اینها، حرفی است که هدف اصلی تر من در نگارش این چند سطر است. بیائید برای لحظه‌ای بیندیشیم به یک نمونه اقتصادی یا یک الگوواره مبتنی بر روندهای واقعی. زن و شوهر ۴۰-۵۰ ساله‌ای با دو سه فرزند باید نگهداری پدر یا مادر پیر و بیمار و زمینگیری را که درآمد و ثروت بدردخوری هم ندارد بر عهده بگیرند. زن و شوهر کار می‌کنند، بچه‌ها درس می‌خوانند و بهر حال نیاز به سرپرستی دارند. نظافت و پخت و پز و کار فرزندان را باید زن یا شوهر که از کار به خانه می‌آیند انجام دهند. فرزند بزرگ خانواده احتمالاً دانشجویست و سالانه ۴۰۰-۵۰۰ هزار

تومان (با پوزش از این که پول رسمی کشور، ریال، را در اینجا بکار نمی‌برم) خرج تحصیل و شهریه دانشگاه دارد. احتمالاً آن یکی هم باید شوهر کند و خواستگار مورد علاقه‌اش فقط عاشق است و آهی در بساط ندارد.

اما مادر یا پدر فرتوت عزیز است و عزت دارد و روزگاری طولانی به فرزندان و نوه‌ها خدمت کرده است. او حالا در گوشه‌ای مانده با حسرت به دوره‌های خوش گذشته و به تمام توان از کف رفته‌اش می‌اندیشد. آه در درونش شعله دارد. او دیگر نمی‌تواند کارهای عادی خود را انجام دهد. شیرزن یا شیرمردی که همه را عروس و داماد کرده و سالها زندگی را چرخانده حال احساس می‌کند خسته کننده و آویزان زندگی فرزند یا داماد یا عروسش شده است. او به مصرف مداوم دارو، معاینات پزشکی، آزمایشگاه، پرستار، غذای مخصوص و مراقبت و توجه و از همه بالاتر به

مهربانی و نگاه مهربانانه و تحمل و صبوری اطرافیان نیاز دارد. سر و صدای جوانها و شادیاها و میهمانیا همانقدر برایش دلپذیر است که کوتاه باشد و گرنه جسم و جان ناتوانش را می‌آزارد. وحشت خانه سالمندان و رها شدن در سرازیر تنها تا به بی‌نهایت یا ماندن در کنج خیابان یا خانه‌ای متروک، درست یا نادرست بر بالای سر اوست. پسر و عروس فداکار و انسان و وفادار، البته کمر به خدمت بسته‌اند این برای او غرور آفرین و در لحظات پایانی عمر موجب راحتی خیال است. اما در همین الگوواره بیائید کمی دقیق شویم تا



هزینه لباس و ملافه و شستشوی آنها ۴۰۰۰ جمع ۱۲۵۰۰۰ تومان
و این در حالی است که بیمارستانهای دولتی-یا بهتر بگویم نیمه پولی-نیمه دولتی-از قبول چنین کسانی وقتی در حالت بحرانی و شدت بیماری هم هستند خودداری می‌کنند و بیمارستان خصوصی هزینه‌اش سر به فلک می‌زند.

این می‌شود در حدود ۶۲/۵ درصد درآمد ماهانه کل خانوار. حالا شما خودتان رشته داستان را، تا آنجا که به فشار زندگی، بی‌خوابی، مشکلات نگهداری، اختصاص وقت، کسر کردن از سایر هزینه‌ها و جز آن مربوط می‌شود، ادامه دهید.

همدستی بی‌نوائی با بی‌پناهی

بله، البته می‌شود گفت، این خانواده نمونه این گونه هزینه‌ها را از محل‌هایی چون پس‌انداز، صرفه‌جویی، کمکهای سایر اعضای خانواده، فروش وسایل نالازم، پس‌انداز یا حقوق بازنشستگی سالمندان کار افتاده، کاستن از پول توجیبی بچه‌ها، کم کردن سهم جهیزیه دختر و مجموعه‌ای از این کارها تأمین می‌کنند. درست است. این خانواده الگوواره‌ها، آبرودار و غیور و با معرفت است و نمی‌خواهد

نام نیک و خصل انسانی خود را فدای اندکی پول و یا کمی راحتی یا خواب بیشتر کند و مثلاً این مادر گرانقدر و گرمی و زحمتکش را بیازارد و تنها در خانه سالمندانش رها سازد و او را آزرده کند و آرزوی آخر عمرش را نادیده بگیرد و فردای روز، پس از مرگش اشک ندامت به چشم آورد و خود آزرده و غمزده و پژمرده شود. هنوز که هنوز است و این همه نامردمی و سنگدلی در شهر جوش می‌زند، باز بخش اعظم مردم ما سرشار از عواطف بشری‌اند. اما اینها همه بجای خود، باید یک جای کار هم پای حرف همچو من اقتصاددانی بنشیند که می‌خواهم بر پایه گزارش بودجه گزارش نشده بخش اصلی خانوارهای میهمان حرف بزنم.

آن خانواده کارگر یا خرده فروشنده شهری کم رونق یا کارمند معمولی دولت یا بخش خصوصی چه باید بکند. در روستاها و شهرهای سنتی فقر وجود دارد اما به اندازه شهرهای متوسط و بزرگ ادامه در صفحه ۳۵

بدانیم تکلیف آن ۵۰ درصدی که زیر خط فقر هستند و یا حتی تکلیف اقشار میانی چه می‌شود؟ خانواده مورد نظر ما ۲۰۰ هزار تومان درآمد دارند و کرایه خانه هم نمی‌پردازند. خوب شد؟ حالا بیائید هزینه‌های اضافی یاد شده زیر را که باید تحمل کنند حساب کنیم (هزینه برای هر ماه باز هم ارقام به تومان)

هزینه بازدید پزشک در منزل (هفته‌ای یک بار) ۲۰۰۰۰

هزینه تاکسی برای رفت و آمد پزشک (چون خانواده به تمامی گرفتار کار خودند) ۸۰۰۰

هزینه دارو و احتمالاً سفری به ناصرخسرو قبادیانی ۳۰۰۰

هزینه پرستار (که هزاران حرف گفتنی همینجاست) شامل کمیسیون بنگاه تأمین‌کننده پرستار ۸۰۰۰۰

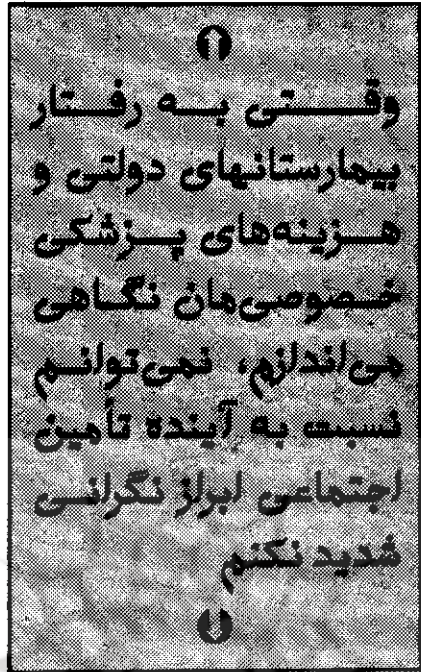
هزینه غذای ویژه ۱۰۰۰۰

ناجوانمردانه آزار نمی‌دهد زیرا در آن نقاط مشارکت و همدردی و سیستم نان و شوربا هنوز روحیه جاری است. در شهرهای بزرگ بی‌نویی با بی‌پناهی همدست می‌شوند. ببینید آن کارمند نسبتاً جوان و کم سابقه و آبرودار که فقط می‌تواند با کار همسرش، هشتاد نود هزار تومانی (یا مثلاً صد و بیست هزار تومانی) در ماه درآورد و باید کرایه خانه هم بدهد چکار کند، این خانواده و خانواده‌های کم درآمدتر بخش اعظم جامعه ما را تشکیل می‌دهند. البته که بسیار داراها می‌توانند به مادر دوستی و پدرخواهی خود تفاخر کنند و اگر بر مسند بالای سیاست نشسته‌اند آن را به یک وسیله تبلیغ برای خلق و خوی انسانی خود تبدیل کنند تا مثلاً این کنش دائمی ایشان که مخالفان خود را حذف فیزیکی می‌کنند نادیده بماند. آنها ممکن است خانه‌ای هم اختصاص بدهند به عزیزان از کار افتاده که چه بسا مال و منال اولیه ایشان مایه ترقی حضرات بوده است. آنها در این خانه می‌توانند پرستار و خانه‌شاگرد و آشپز هم بکار بگذارند و از یکی از ابواب جمعی خود بخواهند که در آوردن و بردن فرد از کار افتاده به پزشک و بیمارستان، امر مدیریت را بر عهده بگیرد و البته صورت حساب را رد کند تا وجه آن را به انضمام حق الزحمه کافی دریافت دارد. اما خود ایشان ممکن است سال تا سال سری هم به این عزیزانشان نزنند و دل آنان را شاد نسازند. این، از اینها، اما اقشار میانی و میانی پائین و مستمند چه باید کنند؟

آنها معمولاً به نوعی برنامه غذایی خودشان را با سالمند هماهنگ می‌کنند و بالاخره برای آن عزیز غذا فراهم می‌کنند و به نوبت در دهانش می‌گذارند. آنها والدین خود را این خانه و آن خانه می‌کنند و یا در یک جا به نوبت پرورش کشیک می‌دهند. آنها از خیر آقای دکتر می‌گذرند و یا با هر بدبختی و مصیبت که هست فرد ناتوان را به کول می‌گیرند و به تا کسی می‌رسانند و یا از همسایه لوطی مسلک خود که احتمالاً ماشین قرضه‌ای دارد یاری می‌خواهند و آن فرد را به یک بیمارستان دولتی و یا به مطب دکتر می‌برند. آنها هزینه‌های دارو و درمان و رفت و آمد را از پس اندازه‌های اندک یا از سبد کوچک کالاهای مصرفی خود می‌پردازند. آنها صف و معطلی و بی‌خوابی و خستگی را تحمل می‌کنند. آنها با کار بیشتر خودشان لباسهای بیمار را می‌شویند و او را تر و خشک می‌کنند. اما در بحث من می‌ماند این موضوع پرستار.

خانواده‌ها می‌توانند در واقع در بیشتر موارد چنین هم می‌کنند. با یاری یکدیگر وظیفه

پرستاری را بین خود تقسیم کنند. اما در زندگی پرهزینه و پرکار امروز و نیازی که به کارکردن بیش از اندازه در خارج از منزل و در داخل منزل برای تأمین آینده خود و فرزندان وجود دارد، شمار زیادی از خانواده‌ها، به ویژه اقشار میانی و پائین‌تر، نیاز دارند از کمک یک پرستار حرفه‌ای تمام وقت



یا نیمه وقت استفاده کنند، تا در کنار ایشان، برای کمک به بهداشت و درمان و رفاه عزیز ناتوان افتاده و برای انجام دستورهای پزشکی کار کنند، آنها می‌خواهند با استخدام پرستار کاری کنند که عزیزشان لحظه‌های آخر عمر را هرچه بی‌دردتر و آرامتر سپری کند. اما بدبختی هم از همینجا شروع می‌شود.

در این اوضاع و احوال و نیازمندی، البته نگاههایی برای معرفی پرستار ایجاد شده‌اند. طبیعی است که کسانی که در راستای کسب و کار هستند بر بنیاد نیاز مردم و بازار وارد عمل سرمایه‌گذاری و یا مدیریت اقتصادی شوند. آنها باید هزینه‌های دفتری و برقراری رابطه از دو سو را تحمل کنند. آنها باید مسئولیت شخص پرستاری را که معرفی می‌کنند، از هر جهت بپذیرند. آنها باید به بیمارانشان خود سرکشی کنند و از نحوه کار پرستار وابسته به سازمان خود مطلع شوند و از رفتار مناسب خانواده نسبت به پرستار نیز اطمینان حاصل کنند. آنها باید ناظر بر رعایت اصول انسانی و اخلاق از دو سو باشند.

دریغاً، اما، که شماری از ایشان از همه این وظایف اخلاقی و نیاز عاطفی و درگیر شدن و

گرفتار آمدن مردمی که می‌خواهند مسئولیت انسانی خود را بپذیرند و انجام دهند، فقط وسیله‌ای برای طمع‌ورزی و سوء استفاده می‌سازند و هیچ قانون و نظارتی را نسبت به کار خود بر نمی‌تابند.

برخی از آنها پرستارهایی را به شما معرفی می‌کنند که فقط مشکل شما را مضاعف می‌سازد. شما و همسرتان باید به سرکار بروید، فرزندان باید به مدرسه بروند، کسی در منزل نیست. نمی‌توانید هر روزتان را برای مراقبت لحظه به لحظه بکار ببرید. بهمین خاطر هم متوسل شده‌اید به استخدام پرستار از یک شرکت (معروف به «امداد») که به ثبت رسیده و مجوز دارد. از شما رقم بالایی معادل حقوق یک ماه پرستار بابت کمیسیون بنگاه درخواست می‌شود. هر شش ماه یک بار به شما می‌گویند قراردادتان تمام است، بیمارتان هنوز زنده مانده است و باید کمیسیون جدیدی برابر همان مبلغ قبلی بپردازید. رقم ماهانه را من در صورت حساب یاد شده قبلی برابر با ۸۰۰۰۰ تومان تعیین کردم. اما شما اگر کمی مهربانی داشته باشید که حتماً بنا به فرض من دارید. باید در ارائه بهترین مواد غذایی ممکن، هدیه و پوشاک احتمالی، پرداخت عیدی و سایر کمکها پیش قدم شوید، و شما چنین هم می‌کنید. بجز اینها، شما وظیفه انسانی خود می‌دانید که نگذارید بار کار او زیاد شود. شبهایی چند را شما و خانواده‌اتان بی‌خوابی می‌کشید و روزهای تعطیل را به تمامی وقف عزیز خود می‌کنید و پرستار به مرخصی می‌رود.

واقعاً یک پرستار زحمتکش و شریف و با مسئولیت که وضع شما را درک می‌کند، با حقوق و مزایا و کمکهای پرداختی در نهایت پسندهای رفتار و صفات شایسته، کار خود را انجام می‌دهد، این رقمها شما را نیز نمی‌آزارد هر چند فشار زیادی بر بودجه خانوار محسوب می‌شود. شما از نتیجه معنوی کارتان، خودتان راضی هستید. اعضای خانواده شما، هم خود و هم شما را تحسین می‌کنند. ارزش پدر و مادرها بسی بیشتر از این حرفهاست. اما این فقط جنبه مثبتی از همان الگوواره است.

اما وای بر احوال ما، وقتی گیر یک پرستار ناوارد که همینطوری وارد این حرفه شده می‌افتیم که بس نساخلاقند و دودوزه‌باز و دست کج و تلفن پرست و پرقت و آمد و سرشلوغ و دو بهم زن است و نام پرافتخار حرفه پرستاری را از لحظه ورود شروع به خراب کردن می‌کند. از این بدتر وقتی است که بعد از مدتی متوجه می‌شوید او از کم زبانی و بی‌زبانی و نیاز به کوتاه آمدن فرد زمینگیر- که مبادا با پرخاش و بی‌حوصلگی ما روبرو شود و

غرورش بیش از این جریحه‌دار گردد، پس زبان در کام فرو می‌برد و آزارها را بی‌شکایت تحمل می‌کند. سوء استفاده کرده، و در نهایت سنگدلی نه تنها بی‌توجهی مطلق به بیمار داشته، بل به تندگویی و پرخاش و درشت رفتاری نیز دست زده است. مثلاً شما ممکن است بعد از مدتی از وضع روحی بیمار تان به قضیه پی ببرید و یا این که همسایه‌اتان که صدای بلند پرستار را شنیده است به شما گزارش کرده باشد. برخی از بنگاهها که پرستار را روانه می‌کنند هر چند هم ظاهر سازی کنند کمتر به این حرفها بها می‌دهند و به مسئولیت دقیق و حساس حرفه‌ای خود در رعایت ضابطه‌ها توجه می‌کنند. کسی گفت کجای کار ما مبتنی بر ضابطه و استاندارد است که این باشد. اما اگر سرشش ماه کمیسیون او را تجدید نکنید، پرستار را به ترک منزل، بی‌اطلاع قبلی و یا به بدر رفتاری به منظور تحقق درخواستش برای اضافه حقوق ترغیب می‌کند. بنگاه اصلاً مسئولیت گم شدن اشیاء خانه، بدر رفتاری، تقاضاهای پی در پی برای کمکهای اضافی مالی و غیره را، به عهده نمی‌گیرد. در صورت تکرار گم شدنها باید کار تان به اداره آگاهی بکشد و خلاصه آنکه به آن وادی کشیده شوید که همه تان عاقبت کارش را می‌دانید و شما هیچ دلالت رضامی‌دهد که به احتمال یک در میلیون هم اشتباه کرده باشید و فرد بی‌گناهی را بدهید به دم کار آن گونه بازجویی‌ها.

چرا اینقدر حرف...؟

بیچاره پیرزن و پیرمردی که در حصار تنگ خانه (و حالا وزارت مسکن و شهرسازی جد گرفته است که خانه‌ها را ۴۰-۵۰ متری کند) همه صداهای اعتراض مربوط به گم شدنها و فشار ناداریها و هزینه‌های اضافی پرستاری را، به رغم ظاهر سازی شما و یواشکی حرف زدن تان می‌شنوند. وقتی ناگهان آنها به یکی از عزیزان شما می‌گویند که «هر روز از خدا آرزوی مرگ می‌کنم». باید بدانید بر روح و غرور آنها چه رفته است. غم انگیز است، کاش شب عیدی با شما از این حرفها زده بودم، اما این را به حساب یک تلاش اجتماعی به برکت نوروز پیروز تان بگذارید، باشد تا فردای ما بهتر از گذشته آن عزیزان باشد. چه خوش خیالی است این؟! وقتی به رفتار بیمارستانهای دولتی و هزینه‌های پزشکی خصوصی مان در هم اکنون نگاهی می‌اندازم نمی‌توانم نسبت به آینده تأمین اجتماعی و پس فرایند رشد اقتصادیمان ابراز نگرانی شدید نکنم.

برگردیم به گوینده رادیوی خودمان، با آن صدای حزن آلودش که پوسته جمله‌های قصار و برگزیده اندر فواید دنیایی و آخرتی مادر و پدر نوازی به زبان می‌آورد و شعر می‌خواند و پند می‌گوید. کسی نیست برود بغل دست او بایستد و البته اگر سازمان صدا و سیما به یک چنین کسی اصلاً چنین اجازه‌ای بدهد. و رو کند به مسئولان و مدیران ذریبط در زمینه امنیت اجتماعی و عدالت اجتماعی و مثلاً به سازمان بهزیستی، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد شهید، بنیاد مستضعفان و جانبازان، سازمان تأمین اجتماعی، بنیاد مسکن، و به بنیادهای خیریه دولتی و خیل جماعت و هیئت‌های متوسلین و احسان و بگوید چرا اینقدر حرف تحویل مردم می‌دهید. بیائید با هم مسائلی را حل کنیم که گریبانگیر جامعه و اقتصاد ما شده است و می‌رود که فاجعه‌های گسترده اجتماعی بیافریند. خیلی گسترده تر و غیر قابل مهار تر از آنچه هست و تصور می‌فرمائید. بیائید دستکم نظمی و قاعده‌ای و نظارتی برای سازمانهای امداد رسانی و پرستاری که می‌خواهند با هزینه خود مردم کار کنند درست کنیم. سازمانهای پرستاری را سامان بدهیم، آموزش بدهیم، نرخ گذاری کنیم و نرخها را بر حسب محله‌های مختلف ترجیحی و تبعیضی کنیم و در حالی که به برخی از محله‌ها یاری بگیریم، صندوقی ویژه با نظارت انسانهای شایسته و با انتخاب مردم. به امید انتخابات شوراها. درست کنیم، بیائید نظارت دقیق بهداشتی و پزشکی و پرستاری را روا داریم. بیائید کار ایجاد کنیم. می‌بینید که سالیانه چه تعداد فارغ التحصیل رشته‌های مختلف پزشکی و از جمله پزشکی داریم که بیکار می‌مانند. چرا آنها را سازماندهی نمی‌کنیم و در این راستای خطیر بکار نمی‌اندازیم. با بودجه‌های کلانی که در اختیار سازمانهای یاد شده قرار دارد چه می‌کنیم؟ اگر به لحاظ انسانی و بخاطر احساس بشری انگیزه‌ای برای شماری از شمایان باقی نمانده است، از حیث اقتصادی به چند نکته حساس زیر توجه فرمائید.

اگر این احساس بزرگ و گرانبمایه مسئولیت و قبول بار نگهداری عزیزان و پدران و مادران در دوره‌های بزرگ سالی در جامعه ما بکلی بمیرد، خیلی چیزهای دیگر نیز خواهند مرد و از درون، بافت نگاهدارند ارزشهای اجتماعی بیش از این موربانه خورده خواهند شد و انسجام و کار آیی اجتماعی رخت بر خواهد بست. پس لازم است در

راستای حفظ و احیا و گرمی داشت رقابت برای توسعه احساسها و مسئولیت پذیریهایی واقعی و عملی انسانی بکوشیم.

اگر مسئولان رده بالای و نمایندگان مردم و خواست عظیم توده‌ها این حق اجتماعی را به کرسی بنشانند که همه سالنندان باید در حد مطلوب برخوردار از خدمات اجتماعی، یاریها و اقدامهای کمکی و بهداشتی باشند که در خدمت خانواده‌ها قرار می‌گیرند، اگر بدانند مردم که به گونه‌ای سازمان یافته به یاری آنها می‌آیند و در صورت لزوم. در چارچوب‌های مشخص و تعریف شده. دست آنها را می‌گیرند و در لحظه‌های نیاز و استیصال و دست تنهایی برای جابجایی، انتقال به بیمارستان و همکاری بیمارستانها، کارهای پرستاری و یا رساندن دارو و در شرایطی نیز با کمک هزینه، سازمانهای موظف و شاد و سرافراز از کار انسانی می‌شایند آنگاه این احساس راه فرومیری را نخواهد پیمود. اگر دگرگونه‌هایی مثبت اتفاق نیفتد و اگر مسئولیتهای انسانی بمیرند، باز هزینه‌هایی باورنکردنی بر دوش جامعه تحمیل خواهد شد. ممکن است سازمان تأمین اجتماعی و دیگر سازمانهای مربوط از طریق ارائه توجیه‌های اقتصادی بورژوازی پای خود را از معرکه فاجعه آمیز کنار بکشند، اما جامعه از حیث روحی و مادی بشدت زیان خواهد دید، زیرا یا توسعه‌ای در کار نخواهد بود و یا توسعه اجتماعی روز به روز نیاز به تأمین منابع مالی بیشتری برای به عهده گرفتن وظایف خاص از سوی دولت. که نا کار آیی‌های آن را همه می‌شناسیم. پیدا می‌کند و در این میان باز توده‌های مردم اند که بیشتر از همه در آماج مالیات گیری قرار می‌گیرند. پس بهتر است برای حفظ یکی از ارزشمندترین میراثهای فرهنگی و برای کارآمد کردن هزینه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی نگذاریم تعهد و اخلاق همبستگی و بشری، از این حیث، فرو بمیرند.

برای بدست آوردن چنین نتیجه‌ای لازم است تا دیر نشده به فکر سازماندهی و کمک به کمک رسانی و انسانهای واقعی باشیم. مردم برای انجام وظایف انسانی خود، چیزی از دیگران نمی‌خواهند. فقط می‌خواهند آنها نیز به تکالیف اجتماعی و قانونی و مردمی خود عمل کنند و یا دستکم از نوحه خوانی و پند آموزی‌های تو خالی دست بردارند.

سرشک از زخم پاک کردن چه حاصل
علاجی بکن کز دلم خون نیاید.

